

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 22 آذر 1386 ساعت: 23:36

خدمت آقای پارسی،

در انتقاد سوکال نکته ای اساسی و خطرناک وجود دارد. مثال: لکان گاه برزخ division فاعل نفسانی subject را به نوار موبیوس تشبیه می کند. حال باید پرسید که آیا در ارجاع به این شکل موضعی gictopolo در مقام مقایسه هستیم یا تشبیه و یا برای لکان وجود فاعل نفسانی از آنجا که حاصل تقاطع دو اسم دلالت significant است با نوار موبیوس عینا یکی است؟ اگر فاعل نفسانی را عین نقطه تقاطع موجود در نوار موبیوس بدانیم (درست مانند سوکال) در آنصورت حاصل چه خواهد بود؟ قبل از پاسخ به این سؤال باید یکی از خصوصیات اساسی علوم دقیقه یعنی نحوه تقرب approach آنها را مد نظر قرار دهیم و آن چیزی است که لکان آن را literality می خواند بدین معنی که علوم دقیقه مسائل را بصورت «تحت اللفظی» آن درک و فهم می کنند. مثال: پدر کامپیوتر یعنی الن تورینگ Turing Alan با این «اصل موضوعه» شروع کرد که هر موجودی که قادر به انجام عملیات لوگاریتمی باشد موجودی است استعلامی cognitive و قادر به تفکر. نتیجه بلافصل این «اصل موضوعه» چه بود؟ پاسخ بسیار ساده است: دانشمندان با مدد ریاضیات و سیبرنتیک Cybernetic بر آن شدند تا موجودی بسازند که المثنای انسان باشد. بدین نحو بود که کامپیوتر ابداع شد و علوم استعلامی sciences cognitive حالتی جهان گیر پیدا کردند و علوم عصبی را بطور تمام عیار تحت تأثیر عمیق خود قرار دادند.

اصل موضوعه الن تورینگ اصلی بیسابقه نبود بلکه ریشه آن را می بایستی در رنسانس جستجو کرد، یعنی در این اصل دکارت که بموجب آن حیوان ماشینی بیش نیست. کامپیوتر بر اساس چنین تصویری از وجود زنده ساخته شد. تنها مشکل آن اینستکه تمامی فعالیت های نفسانی موجود زنده را به استعلام (کسب اطلاع از عالم خارج cognition) محدود می کند. تازه بعد از تقریباً یک قرن دانشمندان و فیلسوفان استعلامی cognitivists در حال رسیدن به این نتیجه هستند که موجود زنده را نمی توان صرفاً به نحو استعلامی درک و فهم کرد (Cf. Press University Columbia, Bennett Maxwell, Philosophy & Neuroscience). حال اگر نحو پرسش سوکال را دنبال کنیم آیا این خطر وجود ندارد که علم در پی ساختن فاعلی برزخی و منقسم (مثل نوار موبیوس) برآید و بر آن شود که به ساختن موجودی نفسانی و واجد ضمیری ناآگاه پردازد؟! بااحترام

نویسنده: سهپند

جمعه 23 آذر 1386 ساعت: 4:51

استاد موللی: روزی در سایت ایرانگلوبال در زیر نوشته دوست مشترکمان آقای داریوش برادری نوشتیم که بدون خواندن نوشته ات نظرم را بیان می کنم که به من ایراد گرفته بود که من چگونه بدون خواندن نوشته اش می توانم قضاوت کنم. در حالیکه قصد من این بود که ما حتماً نباید همه نوشته را خوانده و بعداً اظهار عقیده کنیم. بفول ایرانی ها " فصلی که نکوست از بهارش پیداست. " الان هم وقتی نوشته شما در باره ایرانی ها و داشتن عقده پسا مدرنیسم شان و جوک خنده آور سوکال را خواندم آنقدر خوشحال شدم که خواستم قبل از خواندن همه نوشته ات به شما دست مریزادی گفته باشم که دگمه حساس بزرگترین ضعف " روشنفکران " ایرانی را فشار داده اید که انگار مسئله ما فقط نخواندن بودریار و لیوتار است و غیره. افکار روشنفکر ایرانی بیشتر به هذیان می ماند تا تفکر عمیق. در پاریس و برلن و نیویورک نشسته و فکر می کند که اگر چند مقاله از این و آن را دایماً بلغور کند مشکلات

من در این باره بعدا خواهم نوشت ولی خلاصه وار باید بگویم که حادثه سوکال بیشتر از آنکه به لکان صدمه بزند عمق افت و ردالت یعنی از به اصطلاح رسانه های علمی آمریکایی را نشان داد که فقط برای فروش بیشتر چندین شماره از مجله شان حاضر هستند که هر چرت و پرتی را منتشر کنند. تازه این به اصطلاح مجله علمی اصلا در آمریکا شناخته شده نیست و غیر ممکن بود که همچو مقاله ای مثلا در مجله علمی نیچر در انگلستان و یا سائیتفیک آمریکا در آمریکا به چاپ می رسید. سوکال و شریک اش با اینشعبه بازی شان جدا نشان دادند که چقدر آگاهانه از کمبود آگاهی مردم استفاده کرده و فقط خواسته بودند که کمی مشهور بشوند. این را الاقل باید می دانستند که لکان بجز داشتن نزدیکترین رابطه با اکثر متفکران و دانشمندان و فیلسوفان فرانسوی با ریاضی دان فرانسوی به نام Guilbaud Georges دوستی خیلی نزدیکی داشت که کارهای ریاضی اش را همیشه با هاش مشورت می کرد.

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 23 آذر 1386 ساعت: 15:33

آقای سهند عزیز،

ملاحظات شما پشتگرمی قابل توجهی برای منست. با خوشحالی در انتظار تفصیل مطالبتان خواهم بود.  
با احترام

نویسنده: سهند

سه شنبه 27 آذر 1386 ساعت: 6:56

دوستان سلام: من قول داده بودم که در باره درک خودم از موضعات روشنفکر ایرانی چیزی به نویسم که متاسفانه بخاطر درگیری با امتحانات خانم وقت نکردم. لب مطلبی که می خواستم بگویم این بود که تقریبا همه روشنفکران سکولار ایرانی در همان سطح علم و دانش یوزیویستی قرن 19 در جا می زنند و بزرگترین اشکال تفکرشان این است که انسان را موجودی معقول می پندارند که همیشه با عقل و خرد و منطق رفتار می کنند و به همین خاطر هم اندیشه های افرادی مثل هیدگر و لاکان در ایران چندان شناخته شده نیست. من در این همینجا آدرس یه کتاب 100 صفحه ای را که توسط دانشمند علوم استعلامی (شناختی) و زبان شناس آمریکایی نوشته شده است را درج می کنم که دوستان با افکارشان آشنا شوند. ایشان پروفیسور جرج لکاف از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی هستند که علت چاپ و در در انترنت گذاشتن اش را بعدا توضیح خواهم داد. این از آن کتابهایی است که بقول لکان و ویتگنشتاین آدمی را تکان داده و باعث تغییر در الگوهای فکری اش می شود. من مخصوصا بخش سوم که در باره مغز و تفکر در قالب ها و اینکه چگونه مغز با استعاره ها تفکر کرده و اینکه اکثر افکارمان ریشه در ضمیر ناخودآگاه دارد. همچنین بخش چهارم که ملت را به خانواده و دولت را به پدری تشبیه می کند را توصیه می کنم. در این کتاب به سوالاتی مانند اینکه چرا مثلا آمریکایی ها بر خلاف منافع خودشان به حزب جمهوری خواهان رای میدهند جواب قانع کننده ای داده شده است. در این کتاب به وضوح می بینیم که آدمی در رفتار و کردارش اکثرا عقل و خرد و منطق را بکار نمی برد. اینهم آدرس کتاب

<http://tsthinkingpoint.org.rockridgeinstitute.www/>

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 27 آذر 1386 ساعت: 22:6

آقای سهند عزیز،

از توصیه شما راجع به مقاله جرج لکاف بسیار ممنون . من هم بنوبه خودم مطالعه آن را بهمه دوستان توصیه می کنم.

نویسنده: علاقه مند

جمعه 30 آذر 1386 ساعت: 13:11

با سلام خدمت استاد گرامی:

آیا فهم و شناخت فرد روانکاوی شونده (در درجات مختلف) نسبت به معرفت روانکاوی در تسهیل و یا بر عکس در ایجاد مقاومت در برابر این فرایند موثر است؟

با توجه به نقش اساسی زبان در تشکل نفسانی (استماع ان) در مورد افراد کر و لال مادرزادی این فرایند به چه

شکلی انجام می پذیرد؟ آیا در مورد این افراد روانکاوی مطرح است؟

کودک در مراحل اولیه زندگی خود در غیاب مادر او را توهم میکند. این عمل یعنی توهم کردن مادر را به کدام موضع نفسانی می توان متعلق دانست؟ آیا تاخر - تقدیمی در رابطه بین توهم تصور و فانتاسم در طول تشکل نفسانی وجود دارد؟

آیا مواردی را که برای ذکر بر شمرده اید نقش و کارکردهای یک ذکر واحد می باشد که در طول سر گذشت نفسانی صورت می گیرد و یا نه می تواند بصورت همزمان رخ دهد؟ از طرفی ایامی توان از ذکرهای متفاوت خیالی-واقع و سیمبولیک حرف زد؟ در انصورت رابطه الت تناسلی با ذکر واقع چیست؟

نویسنده: تقویان

چهارشنبه 5 دی 1386 ساعت: 17:50

سلام آقای دکتر

- 1- اگر ممکن است موضوعی را که فمینیست ها در برابر لکان اتخاذ کرده اند به اجمال دسته بندی و بیان کنید .
- 2- مباحثی را که تحت عنوان فالوس محوری مطرح می کنند و بعضا فروید و لکان را متهم می کنند تا چه اندازه از نظر شما اعتبار دارد و اعتراضاتشان تا کجا وارد است ؟

متشکرم

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 6 دی 1386 ساعت: 16:34

سؤال آقای تقویان،

از همه دوستان دعوت می کنم که در پاسخ دادن به پرسش آقای تقویان در مورد فمینیسم شرکت کنند.

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 6 دی 1386 ساعت: 16:52

آقای علاقه مند عزیز،

تجربه بالینی نشان می دهد که معرفت به روانکاوی بخصوص در ابتدای کار می تواند در مقاومت فرد تحت روانکاوی دخالت داشته باشد.

روانکاوی افرادی که به ناشنوائی مبتلا هستند کاری است ممکن و بسیار مفید اما بد لایلی که خودتان آورده اید واجد محدودیت هائی جدی خواهد بود.

ذکر اسم دلالت آرزومندی است و این اساس روانکاوی فروید بوده وجه متمایز آن را نسبت بدیگر نظریات تشکیل می دهد. لذا ذکر متعلق به ساحت رمز و اشارت است ولی گاه فرد آدمی در این توهم درگیر می آید که صاحب آنست در این صورت است که آن را ذکر خیالی می نامند. ناگفته پیداست که ذکر نمی تواند به مقوله حیث واقع تعلق داشته باشد. برای تفصیل این موضوع لطفاً به کتابم مبانی روانکاوی رجوع کنید.

ذکر واجد چنان عمقی است که در زمانی واحد می تواند وجوه مختلفی برای فردی واحد پیدا کند. با احترام

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 6 دی 1386 ساعت: 16:54

سؤال آقای تقویان،

از همه دوستان دعوت می کنم که در پاسخ دادن به پرسش آقای تقویان در مورد فمینیسم شرکت کنند.

نویسنده: سهپند

جمعه 7 دی 1386 ساعت: 3:37

استاد موللی: پیشنهادتان در باره شرکت در بحث فمینیسم و فروید و لکان خیلی عالی است. از آنجائیکه من هم مقداری اشنایی با افکار فمینیست های مترقی و لیبرال --- که من قبولشان دارم --- و فمینیست های رادیکال مرتجع --- که من آنها را ملاعمر های مونث می نامم --- دارم من هم به قول آمریکایی ها دوینی ام را اضافه خواهم کرد.. مشاهده رشد دختر و پسر خودم صحت اندیشه های فروید و لکان در باره پروسه ساخت روانی زن و مرد و اشتباه بزرگ سیمون دوبوار که گفته مشهورش که "هیجکس زن به دنیا نمی آید بلکه به بار می آید" --- نقل ار حافظه --- و علت نفرت بی پایان ملاعمر های مونث از جنس مذکر را برایم ثابت کرد که در اولین فرصت با دوستان و علاقه مندان این سایت در میان خواهم گذاشت. فقط با قاطعیت می توانم بگویم که هر کسی بخواهد در رشد بغایت پیچیده روح و روان انسانی مداخله الکی کند به سرنوشت جان پسر دلخواه یکی از بزرگترین متفکر قرن بیستم یعنی برتراند راسل دچار خواهد شد که می خواست پسرش را به اصطلاح با آخرین دست آوردهای علم رشد کودکان به بار بیاورد که در زندگی اش نترس و شجاع و مستقل باشد که در عوض پسرش اسکیزوفرنی ترسویی به بار آمد که دخترش در سنین جوانی خودکشی کرد

نویسنده: سهپند

جمعه 7 دی 1386 ساعت: 3:51

البته به احتمال خیلی زیاد منظور سیمون دوبوار از آن گفته مشهورش که تکیه کلام فمینیست های رادیکال شده این است که خصلت های زنانگی در نتیجه شیوه ای که ما دخترانمان را به بار می آوریم نهادینه می شود است والا لکان و فروید هم عقیده دارند که خصلت های زنانه و مردانه اکثرا روحی و روانی است که در پروسه رشد هر دختر و پسری بطور طبیعی نهادینه می شود و اختلاف جزئی بیولوژیکی بین زن و مرد نتیجتا به اختلاف بزرگ شخصیتی و روحی منجر می شود. یعنی هم فروید و هم لکان معتقد نیستند که اختلافات بیولوژیک بین زن و مرد تعیین کننده هستند. اگر اشتباه نکنم فروید فقط در اوایل معتقد بود که سرنوشت زن را طبیعت زیستی اش تعیین می کند. ذ نیچر ایز ذ دستنی --

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 7 دی 1386 ساعت: 18:25

دوست عزیز آقای سهند،

از شرکتتان در بحث راجع به روانکاوی و فمینیسم بسیار ممنونم. با نظریات صائبی که داده اید امیدوارم که دیگران نیز تشویق و تشجیع شوند و در این بحث مهم شرکت کنند.  
با احترام

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 7 دی 1386 ساعت: 22:57

سؤال آقای تقویان،

از همه دوستان دعوت می کنم که در پاسخ دادن به پرسش آقای تقویان در مورد رابطه روانکاوی با فمینیسم شرکت کنند.

نویسنده: تقویان

پنجشنبه 13 دی 1386 ساعت: 19:56

سلام استاد

گرچه شاید دور از ادب باشد که سائل به جواب دادن برای این نظر دادن فرصتی را برای من فراهم می کند تا شما اشتباهات و کج فهمی هایم را از لکان مشخص و گوش زد کنید

1 - می توان برای لکان - و اساسا هر متفکری - ابتدا مبانی و مقدمات اندیشه های او را مشخص کرد . انگاه به نتایج و پیامد هایی که از ان مقدمات بر می خیزد پرداخت .

درباره پیامدها امکان اینکه دو دیدگاه به وجود بیاید هست : اول نتایجی را که لکان از مقدمات خود می گیرد و دوم نتایجی را که دیگران از مبانی و مقدمات او می گیرند

2 - فکر می کنم بهتر ان باشد که بحث را از ساخت گرا بودن یا ساخت گرا نبودن لکان پی بگیریم . چرا که احتمالا ربط بین مقدمات و نتایج لکان بسته به این مبحث است . به نظر من یکی از ارکان ساخت گرایی لکان و سیستمی را که برمی نهد عبارتست از اینکه او هم ساختار گرا هست و هم در عین حال موضعی را عامدانه در نظام خود کار گذاشته است که امکان فراروی از ساختار گرایی را برای او فراهم می کند . چنین شیوه ای را در کار یاکوبسن هم شاهدیم . یعنی او هم تمهیداتی دارد که تقریبا به او اجازه می دهد از سوسور بگذرد .

من برای این حالت به ظاهر متناقض و دوگانه لکان اصطلاح ایستادن در استانه را انتخاب کرده ام. در واقع با نگاهی به منابع لکان که از فرگه و راسل آغاز و تا سارتر و احتمالاً حوزه ادبیات گسترش می یابد می توان چنین موضع خاصی را تبیین کرد.

برای نمونه به چند اصل از لکان اشاره می کنم تا مصادیق این ادعا روشن شود.

1- لکان روانکاوی را یک علم می داند و بر علمی بودن آن تاکید دارد. از سویی او با روانشناسی که کاملاً علمی است مخالفت می کند چرا که معتقد است روانشناسی با پرداختن به آگو و ابژه کردن او با ادمی همچون یک ماشین رفتار می کند. آیا روانکاوی را علم نامیدن و در همان حال از علم انتقاد کردن به صحبت های لکان حالتی تناقض آمیز نمی دهد؟

2- او ساخت ضمیر ناآگاه را همچون ساخت زبان می داند و از قوانین یا کوبسن برای تشبیه فرایندهای آن استفاده می کند. اما در عمق ضمیر ناآگاه حفره ای را نشان می دهد (سرسویدا) که هرگز قابل شناخت نیست. بدین ترتیب ساختمانی بودن مطلق ضمیر ناآگاه از بین می رود

نویسنده: تقویان.

پنجشنبه 13 دی 1386 ساعت: 19:56

3- بر همین قیاس اگرچه که لکان از مقدمات فرویدی راجع به زن می آغازد اما نتایجی را که از آن مقدمات می گیرد اصلاً زن ستیزانه نیست. یکی دانستن زن با حقیقت که هرگز به طور کامل به دست نمی آید از این نتایج جالب است. در اینجا با آغاز از فروید نتایجی غیر زن ستیزانه می گیرد. شاید دلیل اینکه فمینیست ها در مورد لکان به دو دسته مخالف و موافق تقسیم شده اند همین باشد. یعنی در استانه ایستادن لکان. علاوه بر این ها میتوان به دونکته دیگر هم اشاره کرد. فروید زن را قاره سیاه می نامید. به نظر می آید نظرات لکان درباره زن بسط این جمله فروید باشد. نیز زن بودن و مرد بودن تلقی و حادثه ای است که در ساحت رموزاشارت می افتد. در دو ساحت دیگر تفاوتی وجود ندارد.

باری با رجوع به مقدمات لکان به نظر می آید که او با فمینیست ها دچار مشکل شود اما در بازگشتن ما به نتایجی که لکان می گیرد یار و همراه فمینیست ها خواهد بود. استاد ببخشید. منتظر راهنمایی شما هستم با تشکر

نویسنده: کرامت موللی

شنبه 15 دی 1386 ساعت: 21:5

خدمت آقای تقویان،

پاسخ فاضلانه شما در مورد رابطه فمینیسم با روانکاوی موجب نهایت خرسندی است. با نظریات شما کاملاً موافقم و دوستان را به مطالعه آن دعوت می کنم. نه تنها آنچه در مورد شیوه تفکر لکان می گوئید صحیح است بلکه حتی می توان احتیاط فاضلانه شما را اندکی تعدیل کرد و گفت که همه کسانی که در مجالس لکان شرکت داشتند بعینه شاهد آنچه شما می گوئید بودند بدین معنی که هرگز او خود را در نظریه ای ولو از خود او باشد زندانی نمی کرد. این امر نه تنها مزیت اصلی او بود بلکه کاملاً مطابق با اصول بالینی روانکاوی است. چراکه برخلاف تصور افرادی که از بیرون به روانکاوی نگاه می کنند روانکاوی تلقین چنین و چنان افکار یا تصوراتی به افراد تحت روانکاوی نیست. در روانکاوی اصل بر آنچه قدمای ما سعه صدر می خواندند می باشد یعنی آنچه که هوسرل *naïvté* و *phénoménologique* می خواند که چنانکه می دانید عبارت است از کنار گذاشتن تمام فرضیات اجمالی و

تفصیلی بمنظور دسترسی به ذات و ماهیت امر مورد نظر. روانکاوی همانطور که می گوئید عبارتست از ایستادن در آستانه.

نویسنده: سهپند

یکشنبه 16 دی 1386 ساعت: 5:9

اقای تقویان: من روانشناسی را کاملا علمی نمی دانم. روانشناسان فقط موج را می بینند ولی به چرایی و چگونگی تولید این امواج چشم می بندند. آنها اصلی ترین موتور محرک انسانی یعنی ضمیر نا آگاه را نادیده می گیرند. پس هر چقدر هم دقیقا رفتار های انسانی را تشریح کنند باز هم علم شان ناقص است. دقیقا مثل هنرمندی که احتمالا می تواند اختلاف انسانها و حیوانات و گیاهان را ترسیم کند ولی تا زمانی که از دانش ژنتیک بی بهره است مشاهده هایش در سطح باقی می ماند.

نویسنده: سهپند

یکشنبه 16 دی 1386 ساعت: 5:29

البته نادیده گرفتن ضمیر نا آگاه مختص روانشناسان نیست. بزرگترین نقطه ضعف تئوری های فمینیست های رادیکال ضد فروید و ضد لکان همین عدم درکشان از کارکرد ضمیر نا آگاه است. آنها معتقد هستند که فقط شرایط بیرونی و اجتماعی --- که در تحت کنترل فرهنگ مردانه است --- است که موقعیت زنان و زنانگی را تعیین می کند. آنها معتقد هستند که اگر مثلاً مردها را مجبور کنیم که در خانه آشپزی کرده و قنداق بچه را عوض کنند آنوقت تفاوت بین دنیای مردانه و زنانه از بین رفته و مرد و زن با هم در صلح و صفا زندگی خواهند کرد. در حالیکه بقول الکساندر لیوپن --- اسطوره و قرون وسطا شناس لکانی فرانسوی-آمریکایی --- مسیحیت هزاران سال قبل از فروید و لکان اسطوره همگرایی و هارمونی بین مرد و زن را از بین برده. اینهم آدرس مصاحبه اش.

<http://www.alexandreleupin.com/interviews/com.artpressnov00eng.htm>

نویسنده: مثلث

دوشنبه 17 دی 1386 ساعت: 5:59

حضرت تقویان!

1- آن لکان شارلاتان وقتی می گفت علم، منظورش روش تجربی علمی نظیر فیزیک و زیست شناسی نبود (بگذریم که یکی از شاگردان شارلاتان ترش حالا دارد از نظریه های هایزنبرگ برای سیستم روانکاوی آقا کسب اعتبار می کند) بلکه همان تقلای مذبوحانه ساختارگراها را در نظر داشت. بنابراین "علمی دانستن روانکاوی" و "انتقاد از علم" هیچ تناقضی در اندیشه لکان به بار نمی آورد (سفسته خلط معانی) و هیچ ارتباطی هم به فراروی از فلان و بهمان پیدا نمی کند.

2- ممکن است شیء فی نفسه هم در اندیشه کانت ناشناختنی باشد، اما این مانع از قاعده مند بودن جهان فنومن نمی شود. حالا می فرمایید سرسویدای (!) لکان ناشناختنی است؟ بسیار خوب اما منکر این هستید که آنچه شناختنی است از ساختارهای زبانی تبعیت می کند؟ ناشناخته ها که به هر حال ناشناخته هستند!

3- من هم می دانم که فمینیسم این روزها مد است و به هر قیمتی شده باید دامن اندیشمندان را از غبار این اتهام زدود حتی اگر آن متفکر زن ستیزی حرفه ای همچون نیچه باشد! فقط خدمت حضراتی که در برابر "آستانه" و

"حد وسط" ذوق می کنند عرض کنم که در آستانه ایستادن همواره هم نشانه عظمت نیست. گاهی یکی به نعل و یکی به میخ زدن را می رساند، گاهی چرند بودن اندیشه را، گاهی ریا و بزدلی گوینده را، و گاهی هم شارلاتانی را. بنا به ذوق کردن های شما این روزها سیاستمداران چهار گوشه دنیا همه در آستانه ایستاده اند!

نویسنده: سهند

چهارشنبه 19 دی 1386 ساعت: 6:39

داداش مثلث: السلام و علیهمکم. اگر قبل از تشریف فرمایی با خبرمان کرده بودید به چای تازه دم برایتان حاضر می کردم. الان تا اب بجوشه به لطیفه جالب و واقعی را برایتان تعریف کنم که تا چایی آماده بشه سرگرم بشیم. در شهری که من بزرگ شده ام زمانی شغل مسگری خیلی بیا و برو داشت. خیلی مادر ها ارزو می کردند که بچه شان که بزرگ شدند شاگرد مسگر شده و بالاخره صنعتکار شوند. معمولا والدین پسر هایشان را از سن 8-10 سالگی پیش مسگر ها فرستاده و مبلغی پول ناچیز برای یک سال کار طاقت فرسای پسرشان در یافت می کردند و بعد از دریافت پول پسر بچه تقریبا به برده ای تبدیل میشد که صاحبکار تا آنجائیکه می توانست ازش کار کشیده و حتی کتک اش می زد. پسر بچه ای بعد از دو هفته کار به مادرش میگه که دیگه احتیاجی برای رفتن سر کار نیست برای اینکه ایشان مسگری را یاد گرفته اند. صاحبکار که از غیبت کارگزش آگاه میشه همان غروب برای به سراغ اش میره. از مادر پسره می پرسه که چرا امروز بچه اش غیبت داشته که مادرش جواب میده که پسرش مسگری را یاد گرفته و دیگه نمی خواهد برگرد. صاحبکار که داشت شاخ در می آورد می پرسه که آخه چگونه پسرش در عرض دو هفته صنعتگری مسگری را یاد گرفت. مادرش جواب میده که خیلی راحت. پسرم میگه که اول صفحه های مسطح مسی را در کوره داغ می کنی و بعدا با چکش به جان مس نرم شده می افتی و هی بهش می کوبی و بعدا برایش لبه درست می کنی که اگر دیگ خواستی لبه هایش را بلند تر می کنی و اگر طشت خواستی لبه هایش را کوتاه می کنی و اگر سیخ (شیش) خواستی که هی بهش می کوبی که دراز و دراز تر بشه.. صاحبکار که با دستی سرش را می خارانده زیر لب میگه که این حرامزاده نه تنها مسگری را در عرض دو هفته یاد گرفته بلکه که به مادرش هم یاد داده. البته اینجا حرامزاده به معنی عجوبه و نابغه است ----

من هم فکر می کنم که این حرامزاده سوکال هم نه تنها لکان را در دو هفته یاد گرفته بلکه که به شما هم یاد داده. فعلا چایی را میل کنید تا بعد.

نویسنده: مثلث

پنجشنبه 20 دی 1386 ساعت: 10:47

سفسطه پرداختن به شخص و نقد گوینده به جای گفته، یا همان fallacy hominem ad مهم نیست که سوکال یا من لکان را در چند هفته یاد گرفته ایم. اگر بخواهم به شیوه شما جواب بدهم باید بگویم که به نظرم لکان هم روانکاوی را در دو هفته یاد گرفته و تازه به شما هم نتوانسته یاد بدهد. پس دست از لودگی و داستان سرایی بردارید و اگر پاسخی منطقی دارید بیاورید.

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 21 دی 1386 ساعت: 17:5

آیا با توجه به این مجادلات می توان تصور کرد که رابطه ای ضروری میان فمینیسم و علم وجود داشته باشد؟

نویسنده: داریوش

سلامی گرم بر دکتر موللی عزیز و بر دیگر دوستان نظردهنده در این وبلاگ. در باب بحث فمینیسم و نظرات آقای تقوایی گرامی، سهند و دکتر موللی عزیز می خواهم چند نکته را از نگاه خودم بگویم. به باور من بایستی فمینیسم را یک نگاه علمی بدانیم وگرنه ما نیز دچار همان خطایی می شویم که سوکال نسبت به لکان دارد. از اینرو مخالف جواب نهفته در سوال آقای موللی هستیم. اگر سوالشان به معنای این باشد که فمینیسم علم نیست. زیرا با این نگاه ما نیز دچار دیسکورس دانشگاهی از نگاه لکان شده ایم و به علم یک ذات و یک عینیت بخشیده ایم و ناگزیر مانع ایجاد روایات مختلف از علم و از زندگی و از چشم اندازهای مختلف می شویم و به دیسکورس یا گفتمان روانکاوانه دست نمی یابیم که همیشه بر قبول خلاء و ایجاد معانی و تفاسیر مختلف است.

دوم اینکه فمینیسم و به ویژه نسل سوم فمینیستی پسامدرن امروری جدا از نتایج مهم اجتماعی و فرهنگی و روانی آن و برابری زن و مرد و تحول در نگاه به زن و مرد، نقطه تلاقی روانکاوی و مباحث دیگر مهم در عرصه مباحث پسامدرنی است و دربرگیرنده برخی انتقاداتی نیز هست که نویسندگان پسامدرنی چون دریدا، فوکو، ژان بودریار، دلوز/گواتاری و غیره از لکان کرده اند و یا نویسندگان فمینیست و شاگردانی از لکان چون کریستوا و غیره از لکان کرده اند. مبحث لکان در باب ژوئیسانس زنانه بسیار قابل بحث است و دکتر موللی بهتر از من می تواند توضیح دهد که لکان در یکی از کارهای اخیرینش به یک کنگره در باب مباحث زنانگی، از این کنگره می خواهد که به مبحث مربوط به ژوئیسانس زنانه و نظریه او در مقاله معروف -معنا یا اهمیت فالوس- بایستی بیشتر پرداخته شود. از این نوشته بر می آید که او نیز خود قادر به زیر سوال بردن نظریات خویش بوده است. همانطور که دکتر موللی در یکی از کامنتها بیان می کند. جودیت باتلر در کتاب اشفتگی جنسیت به این موضوع می پردازد.

به باور من بایستی این مباحث و نقاط پیوند و اختلاق میان فمینیسم و روانکاوی را مطرح و بیان کرد. من سال پیش در یک مقاله اینترنتی در باب مباحث جنسیتی و فمینیستی سعی کردم بر اساسم اشناییم با نگاه لکان و بر اساس مقالات دکتر موللی از یکسو و از سوی دیگر بر اساس اشناییم با مباحث مدرن و پسامدرن و فمینیستی یک تحلیل علمی و چند جانبه از این موضوعات را بیان کنم و همزمان به مباحث فمینیست ایرانی پردازم. شاید این مطلب بتواند نگاهی همسو و نیز متفاوت به این بحث را ایجاد کند. این لینک مطلب است:

<http://www.iranglobal.info/G-I/autor=nid&1436=id-news&2=mid?php>

در انتها می خواهم اختلاف نظر خودم را با این نظر بیان شده نیز بیان کنم که گویی ما نبایستی به مباحث پسامدرن پردازیم چون هنوز به مدرنیت دست نیافته ایم. این تفکر به باور من دچار یک خطای بنیادین است. زیرا ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در بطن جهان پسامدرن زندگی می کنیم. همین ارتباط و جهان اینترنتی بهترین تبلوری از جهان پسامدرنی و امکان هویت‌های مختلف و چشم اندازهای مختلف است. با اینکه اینترنت دارای یک نظم خاص نیز هست که این بحثی دیگر است. ما ایرانیان به سان انسان بینابینی نمیتوانیم خود را از این مسائل دور کنیم بلکه تنها بایستی با شناخت معضلات مدرن و پسامدرن جامعه و روان خویش، به یک نگاه چندلایه دست یابیم. با آنکه معضلات مدرن جامعه ما دارای اهمیت بیشتری هستند. اما ما محکوم به توانایی شناخت سیستمها و ایجاد یک نگاه چندسیستمی و چندلایه مدرن/پسامدرن هستیم. وگرنه در چندپارگی خویش گرفتار می مانیم. همانطور که امروز به جای ماشین تایپ با اینترنت با یکدیگر حرف می زنیم و معضل ما تنها پذیرش فرهنگ ماشینی مدرن نیست بلکه پذیرش فرهنگ پسامدرنی و یرتوانل نیز هست که جزیی از زندگی ماست. موفق باشید.

داریوش برادری

نویسنده: کرامت موللی

پس از سلام فراوان چنانکه مس بینید ملاحظات شما چندان پیچیده و فاضلانه است که خوانندگان همچنان در حال هضم آن هستند

عرض کنم که در مورد اول حدس شما صادق است. ولی مسأله تمتع غیر ذکری زن نزد لکان مقوله ایست بسیار بدیع بخصوص در رابطه با تجربه عرفا ولی بنظر من می بایستی با احتیاط با آن مواجه شد. شاید هنوز وقت تعمق بخشیدن به آن برای ما معاصران کنونی نرسیده باشد. منظورم نه تنها غربی هاست بلکه بخصوص ما ایرانی ها هست که واجد تاریخی عظیم در باب عرفان هستیم، امری که احتیاط ما را می بایستی دوچندان کند زیرا که بسادگی می توانیم به این فکر واهی دلخوش سازیم که چون واجد آن هستیم لذا آن را بخوبی دریافته ایم. تفصیل مطالب دیگر را برای نوبتی دیگر می گذارم. بااحترام

نویسنده: تقویان

یکشنبه 30 دی 1386 ساعت: 11:8

سلام آقای دکتر

پرسش شما بسیار مهم است. اما فکر می کنم در حال حاضر آنچه اساسی تر به نظر می آید پرسش از نسبت روان کاوی و علم است. سوال آغازین البته مواضع فمینیست ها در قبال لکان بود. اما با پرسش شما راه برای چنین پرسشی گشوده شد.

در باب پاره ای از سخنان آقای برادری :

با سلام و ارزوی موفقیت برای شما

متأسفانه من اگر منظور شما را از ایجاد روایات مختلف در برابر زندگی بفهمم، هرگز آن را در باب "علم" درک نخواهم کرد. شاید در این جا یک تفکیک بد نباشد :

1: حوزه علم و عالمان

2: حوزه فلسفه علم

3: حوزه گفتار علمی

عالمان راه و کار خود را دارند و به نظر نمی آید به سخنان کسانی که بیرون از حلقه آنان قرار دارند چندان توجهی بکنند. هرگونه پیشرفت و تحولی اگر قرار باشد در حوزه شماره 1، اتفاق بیفتد تقریباً منحصر به خود عالمان است. ایجاد روایات مختلف که مد نظر شما است باید در دو حوزه دیگر (2 و 3) پی گرفته شود.

در باب دفاع مداوم شما از موقعیت مابعد مدرنیته دو نکته را باید در نظر داشت :

اولاً هنوز مخالفان قدری همچون هابرماس با طرح مدرنیته پروژه ناتمام و انتونی گیدنز با طرح مدرنیته رادیکال در این دنیا حضور دارند.

متأسفانه من چندان به این "پست مدرنیته خوب" اعتمادی ندارم.

دوم اینکه این استدلال که چون ما در جهان پست مدرن زندگی می کنیم باید بدان تن بدهیم از نظر من بسیار سست است. من نمی دانم شما چه اندازه از پیشینه فرهنگی ما و نیز موقعیت کنونی ما آگاهی دارید. اما در حد یک اشاره باید بگویم که روحیه عرفانی و تن پرورانه ما ایرانی ها، با طرح نصف و نیمه نظریات مابعد مدرنیته در ایران انچنان سریع آن ها را پذیرفت که باور کردنی نبود. آثار کانت و هگل پس از چندین قرن از تولدشان هنوز به طور کامل در ایران ترجمه نشده. اما آثار بارت و پاره ای از متفکرین هم رده اش هر روز نو به نو بر پیشخوان کتاب

فروشی هاست .

غرب روی به مابعد مدنیته آورد چون خسته شده بود از ان همه عقلانیت و کار .  
ما هم از ان استقبال کردیم اما نه به خاطر کار و فکر زیاد بلکه به خاطر این که با روحیه عرفانی ما همخوان بود .  
حق با دکتر موللی است که باید احتیاط بسیار کرد تا عرفان را با روانکاوی مخلوط نکنیم که در این صورت هر دو را  
از کف خواهیم داد .

متشکرم

نویسنده: سارا

سه شنبه 2 بهمن 1386 ساعت: 19:53

سلام استاد

من دانشجوی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی و در حال نوشتن مقاله ای هستم با عنوان سنایی و  
لکان. متأسفانه هنوز کتاب واژگان لکان را علیرغم جستجوی زیاد ندیده ام اگر ممکن است راهنمایی بفرمایید. استاد  
عزیز دانشجوی نو پای شما کلی سوال تو ذهنشه که از این به بعد زیاد مزاحمتون میشه. با سپاس فراوان

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 2 بهمن 1386 ساعت: 22:15

خدمت خانم سارا دانشجوی عزیز،

ایجاد رابطه میان سنائی و لکان موضوع بسیار بدیعی است و کنجکاوی هر کسی را برمی انگیزد. چه خوب که راجع  
بدان توضیحاتی بدهید. از طرف دیگر از هرگونه بحث و تبادل نظر و پرسشی اجتناب نکنید که موجب غنای هرچه  
بیشتر این سایت خواهد بود. با احترام

نویسنده: سارا

سه شنبه 2 بهمن 1386 ساعت: 23:33

ممنون از توجهتون

من توسط استادم با لکان و توسط آقای تقوی عزیز با منابع و سایت راهگشای شما آشنا شدم. با تشکر از ایشون  
واظهار خرسندی به خاطر دیدن نظراتشون در این سایت. باید به جمله لکان اعتراف کنم "هر مطلبی را که خواندید و  
فکر کردید فهمیدید مطمئن باشید نفهمیدید" به همین دلیل از این مجال بهره گرفته ونتایج دستیافته را از صافی  
آگاهی های شما استاد ارجمند میگذرانم با امید به راهنمایی شما "که ره درازست و من نو سفرم".

نویسنده: سارا

پنجشنبه 4 بهمن 1386 ساعت: 23:35

با احترام!

سنایی شاعری ست که روایات گوناگونی در مورد انقلاب درونی اش شنیده ایم: شاعری که در دوره ی اول زندگی  
اش شاعری زمینی ومداحی درباریست با اشعاری سرشار از مضامین مبتذل که پس از دیدن دیوانه ی لای خوار و...  
یکباره دچار تحول درونی شده و پس از آن سنایی دوره ساز ما متولد می شود با مضامین عرفانی و پندآموز. عده ای

دیگربراین باورند که داستان دیوانه لای خوار صرفاً "برای توجیه مضامین مبتذل شعر اوست و تا آخر عمر درگیر بوده بین این مضامین (به نظرم این گروه هم در پی توجیه مدایح او برآمدند زیرا سنایی حتی آنجایی که مضامین عرفانی را مطرح میکند مدحی را نیز گنجانده است اما در این مورد هم فقط مدح را دیده‌اند نه منظور مدح را) آقای دکتر براین باورم که لکان بهتر از همه پاسخ این تناقضات را میدهد. زندگی سنایی نه 2 دوره، که 3 دوره بوده. 1: سنایی ای که به تقلید از سنت زمانه در جستجوی زسیدن به بالاترین درجه شاعری و یافتن ممدوحی سرآمد است اما پس از یافتن ممدوح و مدح او اظهار ناخرسندی میکند که این آن چیزی نیست که او گمان میکرد با آن روحش آرام یابد (آیا این همان آگاهی از وجود یک سمپتوم نیست؟) و براین باور است که با یافتن ممدوحی دیگر مطلوب حاصل شود بنابراین از غزنین به سمت بلخ حرکت میکند (آیا این همان جستجوی مطلوب گمشده نیست؟) در ابتدا بلخ مکانیست که او روحش در آن آرام می‌یابد اما پس از سفر مکه (2 روایت: این یک سفر تمثیلی است 2: سفری واقعی است) در می‌یابد که بلخ هم آنی نبود که او فکر می‌کرد پس بار دیگر با هیجی مواجه شد و به سرخس رفت. او در این سالها ممدوحان متعددی داشت و احتمالاً "هر کدام نقش همان مطلوب جزئی را ایفا میکردند. میگویند در محیط خانقاهی سرخس با ممدوحی آشنا شد که 5 سال در خدمت او آرام گرفت. آقای دکتر نکته اینجاست که غزلهای سرشار از وجد عارفانه در این دوره سروده میشود و مضامین زمینی در سروده های دوره ی اول یعنی در دوران شکوه فرزندان محمودی. مضامین قابل تاویل به هر دو وجه هم در میانه ی این 2 دوره سروده میشود. جالب اینکه او ازین جلوتر نمی‌رود و سرخس خاتمه ی سفرهای اوست. عزم بازگشت به غزنین و نخستین ممدوح را میکند اما او دیگر مداح شعر فروش درباری نیست او واعظی است که سعی در ارشاد دارد و تمایل به انزوا. (آیا این همان سمبل جدید نیست که در ایجاد تعادل بین تجربیات عرفانی خود و تطبیق آن با مقتضیات اجتماعی تواناست؟)

نویسنده: کرامت موللی

دوشنبه 8 بهمن 1386 ساعت: 23:8

خدمت خانم سارا،

عرض کنم که یکی دیگر از موارد جالب در مطالعه سنائی مقام و منزلتی است که مطلوب آرزومندی بعنوان مطلوب مطلق پیدا می‌کند، مطلوبی که فاعل نفسانی را بحد موجودی ناچیز و مطلقاً مطیع و فرمانبردار تقلیل می‌دهد. تفصیل این امر را می‌توانید در بحث مربوط به رودربایستی در کتابم میانی روانکاوی و یا در همین سایت در مقاله هویت ایرانی پیدا کنید. این مسأله ممکن است ما را به درک این امر هدایت کند که چگونه تقرب عارفانه طی چند قرن به حیاتی اجتماعی مبتنی بر فئودالیسم تبدیل می‌شود. با احترام

نویسنده: سه‌سهند

سه شنبه 9 بهمن 1386 ساعت: 4:19

استاد موللی و خانم سارا و سایر دوستان کنجکاو: من در سایت آقای احمد فرید در تعریف دازاین هیدگر به شعری از سنائی بر خوردم که از کتاب " پدیدار شناسی و روان درمانی " استاد موللی بر داشته‌اند. شعر به این مضمون است. " مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا..... قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا. " اینهم آدرس اش. امیدوارم که استاد در آینده وقت داشتند و این کتاب را باز نویسی کرده و منتشر می‌کرد.

<http://www.ahmadfardid.com.trans.htm>

نویسنده: کرامت موللی

دوشنبه 15 بهمن 1386 ساعت: 16:51

شما در بحث خود پیرامون فمینیسم به رابطه این نهضت با مارکسیسم اشاره دارند که یکی از مباحث مهم را در تاریخ عقاید تشکیل می دهد. من از ایشان و دیگر دوستان دعوت می کنم که اندکی بیشتر ما را در جریان تاریخچه آن قرار دهند. با احترام

نویسنده: علاقه مند

دوشنبه 15 بهمن 1386 ساعت: 18:8

با سلام:

در مورد سوالی که جناب دکتر موللی فرمودن و نیز نوشته های سایر دوستان مطالبی چند به ذهنم رسیده بود که می خواستم مطرح کنم:

علم کنشی است نفسانی - اجتماعی و برای بررسی رابطه علم با سایر صورت بندیهای معرفتی نیاز به یک تعریف مورد پذیرش دوستان از علم داریم و در این اینجا با وام گیری از کوهن می توان از علم نرمال (هنجار) صحبت کرد یا با توسل به ادبیات هرمنوتیکی از تاویل مسلط و غالب علم استفاده نمود. بررسی چگونگی و فرایند تولید یک تحقیق و پژوهش معرفتی و نحوه اتصال و ورود نتیجه آن پژوهش به بدنه علمی همان چیزی است که می تواند ما را در این تعریف یاری کند. اما پیش از ادامه ی این موضوع سوال اساسی برای من این است که علم هنجار مشروعیت و اقتدار خود را چگونه کسب می کند؟ اصرار سایر صورت بندیهای معرفتی چون روانکاوی و فلسفه ی مارکس در علمی نامیدن خود چیست؟ آیا مترصد مصادره اقتدار علم به نفع خود هستند؟ آیا در پی افزایش گستره ی علم هنجار هستند؟ آیا در پی تکثر تاویل علم هستند؟

نویسنده: علاقه مند

دوشنبه 15 بهمن 1386 ساعت: 18:55

در ادامه این سوالات شاید بهتر باشد از رابطه این صورت بندیهای معرفتی با گرامر مسلط اجتماعی پرسید از رابطه آنها با قدرت را جویا شدوشاید بهترین سوال در این زمینه این باشد که رابطه علم، روانکاوی، فمینیسم و فلسفه با زبان چیست؟ (نوشته های جناب دکتر موللی در مورد زبان عبارت و اشارت رهیافت بسیار مناسبی است). پرسشی که بعد از مطالعه آن مقاله حاصل می شود برای من این است که چه رابطه ای بین گرامر زبان و گرامر مسلط اجتماعی وجود دارد؟

اما در مورد فمینیسم آنچه جناب محوی واکنش هیستریک می نامند به باور من با یک نوع تقلیل گرایی مواجه شده است، با مطالعه پروژه های تحقیقاتی علم هنجار نیز می توان مواردی را بر شمرد که می توان از آن به نام واکنشی هیستریک نام برد.

در اینکه علم و فمینیسم هر دو کنشها و واکنشهایی نفسانی-اجتماعی هستند می توان به توافق رسید. فمینیسمی که به تحقیق و پژوهشهای جنسیتی در صورتبندیهای مختلف معرفتی می پردازد به نوعی فعالیتی بین معرفتی است که بدنبال آگاهی از جنسیت مند بودن علم، فلسفه و روانکاوی و به عبارتی صحیح تر جنسیت مند بودن زبان روندی را در کنار سایر معرفتها در سطحی سیال پیش گرفته است.

نویسنده: سهپند

چهارشنبه 17 بهمن 1386 ساعت: 3:41

با سلام به استاد موللی و همه دوستان: من دیشب یا آن کمبود وقتی که داشتم به پیام بلند بالایی نوشته بودم که اشاره ای هم به نوشته ای از خانم شهرزاد مجاب که در باره یه فمینیست رادیکال آمریکایی به نام اندره دورکین نوشته بود کرده بودم. اما وقتی دنبال آدرس آن مقاله در سایت شهروند می گشتم تمامی نوشته ار بین رفت. خلاصه وار بگویم که اولاً: دوستان در بحث هایشان بین فمینیسم رادیکال و فمینیسم لیبرال تفاوتی قائل نمی شوند که به گمانم اشتباه بزرگی است. ثانیاً: آقای محوی با اینکه خیلی وقته رابطه ام با مارکسیسم به طرز غیر قابل تعمیر بهم خورده ولی مشتاقانه تمامینوشته هایتان را می خوانم و منتظر ترجمه مقاله آن هشت روانشناس مارکسیست هستم. در عین حال اگر امکان دارد اسامی شان را به نویسید که بتوانیم از منابع دیگر هم در باره شان اطلاعاتی داشته باشیم و به تنهایی پیش فاضی نرویم. وقت همه تان به خیر. با آرزوی سلامتی و سعادت و موفقیت برای استاد و دانشجویان پر کارشان

پ.ن: با اینکه آدرس آن مقاله خانم شهرزاد مجاب --- که اگر اشتباه نکنم ایشان فمینیست مارکسیست هستند --- که بیش از چهار سال پیش نوشته بودند را در سایت نتوانستم پیدا کنم اما در ارشیوم ذخیره کرده بودم که بخاطر طولانی بودنش باید به فرمتی تبدیل کرده و در آدرسی قرار دهم که دوستان هم بتوانند بخوانند.

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 23 بهمن 1386 ساعت: 22:50

باعث تأسف است که هیچیک از خانم هائی که به این سایت مرتباً رجوع می کنند در بحث پیرامون رابطه فمینیسم و روانکاوی شرکت نکرده اند

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 25 بهمن 1386 ساعت: 19:39

دوستان علاقه مند به مبحث فمینیسم می توانند در همین سایت در قسمت اصطلاحات روانکاوی به مدخل های زیر رجوع کنند: «رابطه جنسی وجود ندارد»، «ذکر»، «شاخص چنسیت»، «مرحله تناسلی» و همچنین «روانکاوی زن» در بخش «مقالاتی از کرامت موللی».

*<http://www.movallali.fr>*

*<http://www.movallali.fr>*